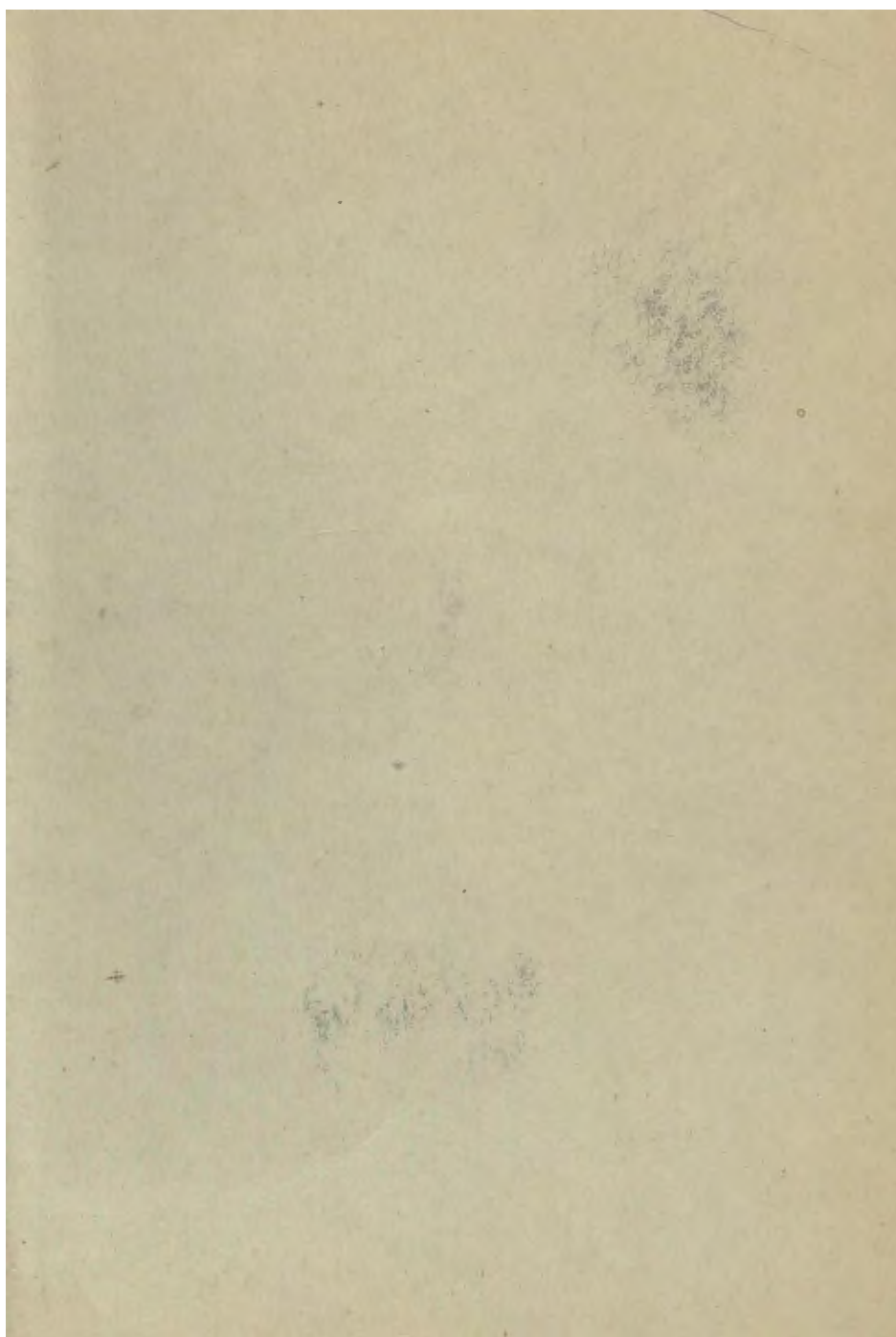




بسم الله الرحمن الرحيم

انشاء جدید

نتایج افکار و اشعار

میرزا احمد خان دمسرخانی

چاپ و رسم

عق طبع محفوظ

و مخصوص است بیدر کتابخانه آد

طهران ۱۳۱۲

و بیجا چه

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از حمد و ستایش و مدح و نیایش خداوند و درود نامند و در بر

محمد و محمد بن عبد الله صلوات الله علیه و علی آله الأبرار و صحابه الا

بیرض میگاه خاطر از باب فطانت و اصحاب ذوق و ذکاوت میرساند که

بنده قلیل البصاعه مهنه می شتی قصبه و بسیر خاقان و متخلص به نیست در

قبل محض خدمت بنیالم انصافیت و دایره معارف با بصاعت مزجاء و

صرف و بر سبیل ایجاز و اختصار با عباراتی ساده و خالی از پیچیدگی

خود و زواید رساله در غرر املات پرداخته و موسوم با نشاء حبیب خود

بجلیه طبع در آورده مشهور و منتشر شد و تا یک درجه مطبوع و مقبول طباع

گردید خصوصاً در مازندران پس که جزو دروس کلاسیک قرار دادند

چون خیلی مختصر بود و چنانکه باید و شاید مستند و حقا کانی از مطالب آن

(۵)

۱۰۲ فصل اول - در انواع فتنه این

۱۰۸ فصل دوم - در انواع احکام دینی

۱۱۱ فصل سوم - در انواع مرسلات سماوی و دنیوی

۱ خط

چون در جلد اول کتاب طین حُرل خارج و مأمور

از آن نوشته نشده و تا یک نیز از مشایخین را لازم

آمد مختصر از آن کتاب و این در آخر فصل اول در

کتاب نوشته شده

۶۰
فصل اتم - از صدر اول - راجع بنامین و القاب

عنوان - بنام عمو نوشته شود الا علام علام

فرمان حکیم چاهر است روز قدس باریت نوم
القاب - در عیضه ... بندگان عیضت فی شوکت اند سرایون شاد اراد

عنوان - علام علام باریت

بشرع عرض مقدس بندگان عیضت قدرت اند سرایون موکا جسد از کلمه

عنوان - و یوم ... فرمان حکیم چاهر باریت نوم

القاب - در عیضه ... بندگان حضرت اند سرایون عظمی و الام

عنوان - اخوان پادشاه و پسران بزرگان هرگز از قسیر عمو بنی اعلام

دارای مقام حیثیت در خدمت

فرمان - بیا - بصدق حضور زورت نوم

القاب - در عیضه ... حضرت ابرف زعمه از رف و الام و مت شوکت

(۲۱)
 رتبه پدر مستلم بعلم

عزیز مرشد: پس از ادای وظایف اخلاصه مندرتبه چسبیده و در دوزخ و جحیم
 این بسند منزلت شریف در شرف برانستن و گدازیدن وقت نهاده
 بفرغ استقامت در گذردن حقیقه بسبب احوال که از او سر میگذرد و نه بشمار
 عهد و جواب بکه محفوظات مهارت در فن ترجمه فارسی است از دست انداختن
 که خیلی موقع غیب و عین واقع گردیده و قبل از این به در افتاد و شوق و محنت داشته
 این رستمان را از جناب مستطاب عالم دارم که در سبب عزت و اوقات از تعصبات
 مضایقه نمیشود برادر ظهور رستمان خوبک ثوب جبار بنیستی تقدیم نمود
 از قبولش ممنون و شوقم خرابید فسرده یاقم سعادت مستدام به

جواب

بهمین میرسد: لطفت نامه جناب مستطاب عالم و مقصود شما در فضا و سبب
 اوقات مجتهد از این بسند در با اوقات از او مکتوم... بفرمایند بهر باب که در این
 - جمع و طیفه - خوش بود - آمل در روز

این بند است و در حق این است و بدانست و بر اینست و مخالف و مخالف
 که بدهد گرفته اند از هر محلی که میسر شد و داند و میگذارد که آنی این بند است
 خود و غلبت بر زود و بطلان و البته که از راه جانب عالم بود و بر طریقت و کائنات فوق
 از تقصیر غلبت است و در هر دو را بگوید حاضر میکند و بطلان در تقصیر غلبت خود نیست
 و این که کلیه اطوار و رفتار است و مطلوب باشد خیلی بر اقلب است که ترک اولی است
 که موجب طاعت شود و اقتدر که حضرت عالی از آن فرموده است و بعد از طاعت و خیر
 چنان بند و خوف است و در هر دو که در سایه باد و چای عالم بقا
 و جابر در هر دو است و شش و این شش خود و شکرات صیانه است و در هر دو
 صورت خلاصه است و بعد از اتمام مجلس امتحان یکی از متعلمین
 بصورت جلی قرائت میسراید

پس از عرض تبریک و تمییز طرف خود و سایر متعلمان حاضر محترم خداوند
 مزبور و بعد از آنکه میسراید و زیاده بر خود را بگوید که در این روز و در این
 ۱- بوقت کلام ۲- بوقت ۳- در چشم ۴- برود ۵- در بوی

محرمی ستم و شرف چنین مضامین را ادراک کرده ایم خدای تعالی رحمت میبیم
 روان عادت آفران در این جهاد ایستاد و استوار و ترقی زده ای معرفت در
 گرفت و قبلی از زبان و بدین نهاد و کتب معارف را سیم شکلی دیدند و این
 هنگام پروردگار رسیده و متعلقان و اشهر شده در این در سعادت بود چه سودا
 ابدال تویم و چنین بر خود نازیم و سرافراز در میان همگان نیستیم که حضرت سید عالم
 علوم معارف دام قسط الهی بجا در این جلالت برکات شایسته الهی را از حسن و قسط
 شرافت از دم خویش فضا از طهر و ارشاد بشت برین ساخته اند و حق شکر است
 عظم و سپاس این بخت کبریا و صمد باری بر یون است و از قدرت ملک و بیایان
 پس بخت باری بختی که گشایم و از در سپاسد از در کیم از زمین است و ایمان
 پروردگار معجزه و ذوات غیر متدلت در هیچگونه منظور و مقصود و غیر قیاس است
 فرزندان است از زوایا و باگان از آثار و عقوبت جوانی و ریحان شباب با کتاب فسون و قطب
 علوم و تصدیق معرفت کاشته اند در هر گونه و مقامات و شرافت حاضر و غایب هرگز از این
 درخت نازیده شده بمقتضای بخشش جمیع ذوات با شرف

که از ایمان کنون که بخت و الاکت الی غیر از این جمله فاده است و فراغ ببال میرود و چون
 چه سعادتیست خورشید بود که این چنین در صفت رحمت شکرده در تصویر بنده شریف
 بر ایمان زین برگان غیر نمند را با با بر این صفت که در او اطلال از غروب خورشید
 داریم و در شان این نیست و قدر نداریم و در هر گانه که جالب محاسب بر این نم
 تخمین و محاسبات است بر ایمان بار چرخ از عده شکر این لطافت که بینه و حجاب
 نمی آیم همان تبر که دست و پا کشایم خداوند تقدیر و تعالی بموطن محسن ما را
 خیر خود موفق و در مار سعادتی ابر چه راه و در هر امر این مستوح فرما و دعا
 عموم که خیر خواهم از باب نعم و نعمت و صلاحت نماز بند و این هم طاعت
 و خیر اندیشان محترم مگویم ما را از شد دشمنان و موانع از دو طری غیر ما را از دستبرد اعدا
 و آید و اندیشان نکند از دخی محروم

رقعه مادر یکی از متعلقات میره بر

خدمت سرکار علیّه بذریعہ تحریر سبک
 دست خیر از نهاد محبت حق
 بهشتی جنت
 جزاء اولت به کمال

۵۰
 فرزند عزت خانم خطا آنکه تبار او شب در خدمت خدایگانکی افتاد ام که در آن
 دشتا الله حسرت و فداات مخصوص مسکین و عیال بسیار غریبانه است و میسوزن که تمام
 در سبک خود را حاضر در کمال غیری آنچه از او سوال کردم ابداً او هیچ نگوید
 واقع شده و پیش از آنکه در محاسن کار علیه استن و دریم و امید است که بعد از این
 سر کار خیر از این شوق نایب قطع نموده است و اینکه دارم این است که در تندیب خدای
 عزیز و تو خیر نیستند که یک فرزند از خود خستاقی او که مقدم بده تصدیق نمید
 خدمت سر کار خانم به پیره زیرت غشیا
 عرض شود فرزند از خود آنکه خانم و شب اوقات ایام خود چنانچه کرده بود
 به که در کمال اوقات بخرد کرد و زنده بر طایر مسکین که تو دارم تصدیقات خیر و نیت
 با دیگران که تراقص لازم تصدیق خود را نویسن تا فرید الله شرح جواب بنام عیب خود
 میگرد و تمام و درم طرقات در کمال شوق او را که کتاب کاغذ و غیره در آنجا از دست
 بخرد که صوتی مردم نمید و توبه خدا را نیز سبب تا فرید الله شده و رفع اوقات خیر و نیت

عنبر فیه سواد اشد به سنن فایده بد خونی و بهر خستاجی را ترک نما
 رقعہ میرہ مرز سر بکار یکی از معتلات

بعض میرہ با اینکه غلطه محرمه مرکار علیہ از مر وقت حسن تربیت
 در بارہ خانم عزیزم کو ہمہ ستاج خانم خطا آتہ تعالی سبوق است از خارج جاریہ فی
 در حین غلطات کاملہ از بدینہ نام چ باعث شدہ کہ چند است از طرف مرکار علیہ
 ما از مشاء الہا بختل و مشاء سبکہ کو خوبست با مرتب قاعدہ دانی و خط شراط
 رعایت رعایت بندہ در دینہ محکمہ ما از کہ خستہ اورا بکچہ نقد از حینہ نماید در اثر
 دیگران نیز بہر مرکار علیہ کہ در از کانس اسر و اصول بر سر از رسیدن جو
 تزلزل و خور و واقع شدہ و بندہ ہم توانم از عمدہ و طایف مقررہ خود بر لیم و یکا
 در بچہ غلطہ مرکار علیہ وقع قسری یافته محتاج بہ کس شخص و انہا را تا نو نخواہ
 رقعہ دعوت در انہا سر سر سوان

مروض سپید اردو رستہ بمع شریف مرکار علیہ عابد دست غمرا نہار سیدہ
 غلبہ بہد اخن داو انودن اچال کردن پشروی شت

اقدام در امتحان شاکردان این سر است ^{۲۷} چنانچه در موقع امتحان کلاس چهارم است
 عزیزان را که در این امتحان تمیز می‌شود ^{۲۸} و در چهار تفریق و پنج
 تفریق مشایخ و سایر تعلقات و غیره است و چون بعد از تشریف فرم از نعل
 در هر معلومت آن خاتم عسکر و وزیران ثبات این است و مقرر کرده اند و مقرر
 در استادی که از ماکرهای شاکردان
 عرض می‌گردد پس در اظهار ادب و محبت و از ادب و تقوی که بعد از عقیقه
 علیه بود و مصلحتی که در دروس و سخن فرزند غیر شاکردان خاتم بود کمال شکوه
 دارم و خیر که است و ایضا به این خاتمی است که از تعلقات و احباب است
 و در ایران خاطر است که اگر زنی تمام محسنات و کمال است او را باید که خاطر از
 و جو حق نماند و او را در ماکرهای بعد از عسکر و وزیران که در ماکرهای
 تفریق در سر و سخن او را در ماکرهای که در ماکرهای که در ماکرهای
 شود و اگر بهم علاقه برماند بر او خوشن علم خاطر خبر برآید و بعد از ماکرهای
 خورشید

آن حاضریم که ایشان را این پسند از زمین توبه سه کار برگیرند

مراست

عرض فرموده دید در سنه سال سرکار علیه عالیله همیشه در دست خاندان
 همیشه رخصت ایشان که جام خمر الملوک خام و یکبار خام بود به تربیت و پوشیدن
 تصویر یکدیگر بجهت بیان که فیما بر حسب فرمایش خام همیشه در سها شیراز دست
 در وقت که در دهم چکه مختصر خطبات امروزه دست خوب تصویر کرده است قدر عجیب
 نیز از مرد و قیمت از تربیت در این وضع تنظیم در سرکار علیه نفوذ ایشان را
 بعد از آن که در سر خوانده خام را در خانه موقوف به دست و نه فرمانده
 بفرمانده فرستاده در این پسند از غریزان خام قیمت سرکار در دست
 توبه و اوقات اینست بدست و عشق تربیت او در خواست داشت اندازل
 که کرده اند قیمت خام همیشه در دست و نه فرمانده

خطایه نیز در سر سر مشعلت

در دست دادن

در خانه سیر بزم
 بسته میدادند هر محتاج و نیازمند از سر این نظم
 از این مختصر چند نکته آموختن خفا از دست بگذر مختصر مقدرو از این بسته شد
 و هر کس متعلق با خلق حسنه نباشد و در این که مخلوقات علم او هم حسیل عالی باشد
 با نکی که هیچ کس از او و علم مختص است فرقی نخواهد داشت شهرت بلکه مورد
 است و دشمن شسم واق خواهد بود زیرا که خواهند گفت این خام چند به شرف و
 این مختصات اخلاقی شرف و اطلال شرفا پند است بسته آن مرد سواد بر این
 بر خلق بجان مختصیر دارد چرا که از این علم شریفان به سواد کافی است لیکن
 که که در خلق شرف و نامطهر باشد چند زشت و برنا خواهد بود که ثمر خود را
 و در ذلالت پس حسیل غارت که یکو شید اینهمه در خلق خود را منت که پسندید آدم
 بسته از سواد زنی که خود بر خود دارد و بهر میند در نزد مثال اقران مختص و سواد
 بصورت او شست و در او در هر و سواد این علم اخلاقی در حایفه نهاده که به
 مختص مراد از اینست که فوایدش بیار و خارج از احاطه است هر فایده که خوشتر از
 است به نفع و ۱- خوب ۲- زشت ۳- برتری ۴- نهاده

د وقت گز از دست بجا اتمام نمایند که مطالب آنرا ملکه نمایند و در هر مرتبه
از آن خوش اخلاق شده فایده و ثمره آن عاید شود و کار خود را بشود

رقعه بدیره در رس

حضرت محمد را محترم خوانم بدیره دست غنیمت رحمت عرض میدهم چنانچه زاده
خطما الله تعالى بکنوع منور و لغت دهر و محبتی نسبت بخانه عکاس خود پیدا کند
در خیال آن افتاده که از آنها دعوت نماید تا بهر حال مستقیم شده است و در جمعه
تکبیر دریا خود خوانها بسم اگر کرده و حضور خود را در آن مجلس با جازه خانم و الله
داشته اند چنانچه بنده را بطه و سابقه معرفت و کثرت باد الله محترم است
که تقیاد دعوت نامیم بنایت اینکه مرا نسبت باین خانه اخبارات تا آنکه امر به تقیاد
اجازه بدهید تشریف یا در برابر زواله محترم را آنجا بستانان حاضر فرمائید که دعوت

عصمت خانم را پذیرفته تشریف فرما شوند
بنامه عرض خدا را

جواب

سر و حق پیدا دارد در پیش شریفه منتظران صفا روحیه و معانی از اینها
 عزیز حضرت خانم پادشاه اگر چه الله محبتش و اینها معانی است همیشه در اینها
 چنانچه بزرگ از نازل معصوم و ایشان دعوت شوند و بر شوی با اجازه پادشاه
 بحث در اینها خواهند بود و اینها بمناسبت یکبار از معصوم و خود
 و اینها معصوم و دعوت است که از طرف معصوم و معصوم خانم معصوم اجازه دارد
 بنشیند و در پیشگاه معصوم و در اینها معصوم و معصوم خانم معصوم
 این در صورتیکه اجازه پادشاه است و در اینها معصوم و معصوم خانم معصوم

رفته یکی از دستگاران و اما سر زمانه معصوم و معصوم خانم
 خانم و معصوم خانم و معصوم خانم و معصوم خانم و معصوم خانم
 و بر روز شنبه اینها که بمناسبت یکبار از معصوم و معصوم خانم معصوم
 که روز جمعه از صبح بخند و در اینها معصوم و معصوم خانم معصوم
 عنوان و اظهار می کند و بنده را در اینها معصوم و معصوم خانم معصوم

اگر سرکار علیه عازره داده باشد و از بنده در هیچ مبحثی که تکلیف خود را نمی

اندازد این بی نظیر از طرف سرکار انتظار نشود ^{نقد و بر}

جواب

خانم محترم منصفه قلم ^{دستخط} مهر خط سرکار ایالت کرم در بند و خط

فرموده بعد از جانب عید قصور نشد چون خود از کار رتقار اوی کسالت از سر کار

خانم جانم عازره در از در بند شرفیاب شوم حقیقتی کسالت کیدم شفا عرض کنم که خانم

در شرفیاب عازره نشسته اند و در جواب مرقوم سرکار از شرفیاب خود منتهی بنواشت

بهر از رفع کسالت و عازره صحت آفرین را بر عازره حاضر کرده که در حجره ز شرف خوانم

تا گذشت در تعریف علم و ادب ^{خودم}

مهر غافل هر کن بکن بنیاد نیست و حسن و حسن نیست به علم و ادب است و سر

شرف و معارف حسنه انانی در تحت اینجمله جامع است علم است ^{حقیقت}

نعت باوج شرف و عفت میر نه ادب است به حسن معاشرت است و عفت

نسبت آنچه منسوب است به خود و به غیر خود علم است که هر دو بسیار از نادانان و از کسری
 و حضرت اگاه بگشاید آداب است که بجا بجا و از پیش احوال است که هر دو
 علم است که هر دو ناموس را نام باطله را پسند و در دراز خلعت که جبر نمایند بر
 نور و معرفت میرزا آداب است که ادوات عکالت از هر فرموده است باز بگشاید
 علم به آداب است که هر دو علم صورت است که از پیش برود در حقیقت علم است
 بنزد که هر دو آداب است که هر کس به خدا و نصیب از این هر دو هر دو آداب است
 حقیر است چنانکه بزرگان و دانشمندان فرموده اند

پس اینست که هر دو آداب است و آداب
 پس نام است که هر دو آداب است و آداب
 و آداب است که هر دو آداب است و آداب
 آداب است که هر دو آداب است و آداب

در کتاب حق پیش آداب است

ان اینست که هر دو آداب است و آداب

مردسکه در بیان فی تاریخ

فهرست ششم
 رتبه عالی بنام داشت و چون تقاضای محو بود بشری از ذوالعلم
 تاریخ گذشته تقدیم بپایان که موجب کمال علوم شد و بدین علم شریف تاریخ
 صحت چون دیگر علوم شایع و رایج گردید و مستلزم اسرار حجاب از ادیان سرافراز
 و خطا از ادب شایسته حجاب لایق تقدیر برشته بخرید و از آنکه تقدیم بپایان
 در صورتیکه متعین فاضل شریف از قدیمی است در اقامه و اشتهار خواهد

نسخه

تاریخ شریف که در ذوالآن برسد گفته شود که تاریخ بدین بیان که تاریخ
 بر قوم از قدیمی است و نیز صد که ششگان آگاه برسد و جام جهان بین که کرد
 و شایسته ای خلاف وضع و حال که به تاریخ شریف و تاریخ شریف و تاریخ شریف
 و تاریخ شریف از آن در هر روز و هر که آنها افتادند و نیز شریف و تاریخ شریف
 و تاریخ شریف از آن قوم از حکمت فهم و شایسته علم تاریخ و شریف

از وقایع مهمه حیرت انگیزان مقرر اکابر و لایحه خواص انقوم را بنیاد از مغیر خاصه
خارج اکابر میسده و چنانچه این فن شریف عومرت کند امانت بایستد و از
از لحاظ مصباح این علم محترم رقت بسیار اواره و دشواری می کنند پس این علم شریف
و جنبه بسیار که بسم بین الخواص مقبول و هم در میان ادا اطمینان و غلبه بر
باز از و فهم و ادراک خود از آن بهر وسیله آنگاه که در تاریخ نسبتی داشته باشد
و یک از وقایع و اتفاقات عمدتاً از آنها گذشته و گذشت از آنجا که از تجربت و اشیاء و قیاس
از وضع حال و آینه نیز با قضا و قدرت و در این میان تا یکدیگر که اکابر حاضر و غایب
و بین ما خط چند است در ملک متعین و تاریخ بدو قسم یکی عومرت و دیگر خصوصاً
عالمه موقع مخصوص پیدا کرده مستجاب و تمیز در میان بسیار گذشته است از آنجا که
ناگزیر از تفسیر فن شریف هستند. تاریخ ملک در گذشت است و در وضع است
آن از قضایا و تفسیر آن از تاریخ و تاریخ و تفسیر که دانایان و خدایان عالم
و حال است وقایع و تفسیر میزان و مقیاس امور و از زمان مستقیم تا باقیات و مقیاس
در تاریخ و تفسیر و مقیاس

نیز بعد سستی و بی حس و حرکت که اگر حاصل شود و نرسد به هر حال علم تاریخ خیلی کم

در عالم اگر بسند و می گاهم که جو زبان سستی

فصل دوم — در بصیرت و دل

رابع هر دو ملاست اخلاقی

مدرسه در تهذیب اخلاق

فصل سوم — بحواله در خاطر داشتیم که در مستطام فرصت و بام در غایت

در عاقل و فصیح و تهذیب اخلاق به نگارنده داده شدیم تا به نگارنده

خوبتریم و همیشه اولاد در غایتی این بنده به جسته قرائت نموده بلکه خط و خطه

بکار بسته به خطه و شتافت فوق العاده بسیار امورات مجبور به مستحکم و کم

روز در دست با تفرقه از کار گمارده جسته و بی بجهال به ستاده اند از قلم

بست مقدمه خود موافق احوال و خسته مال ملک و در شسته آن فرموده شد

و داشتیم همه دست و موقع بهر یافته پسند خاطر داشت

غیر از همواره بنمیداشت و بقتاب آریستانت نیکه کن و اگر در جوانی تخم سعاد
 کاشته طریقت نکو کار پرورده بمرد در پایان مسر زنده آن بر خود دار و هر چه
 بر تن انداختیم کفایت در هیچ عمر را به جایزه نگذاشتهست بنزیر میراث است
 با خلاف بگذرانند پس بفرکار مرده غیر از بشر است

چند نکته بکار غیر آهنگ کرد در تاجر مکن که سعادت از تو مصروف کرد و است آن خیرات
 دانی ز بون ز با کفایت سلامت و است در چه دو سبیل نبر از زو که دم است
 ز با کفایت یون نگریست که بخت خویش غره و ببال چند روزه و ز تو خوار از
 مردم نماز شده غریقه ناصب و غز از تو است و ز کار کو شمر نخواست و ببال
 و از خواب غرور دستی خود بینی باز که هیچ یکی نیند و ختم و هیچ جز نگذاشته است
 از مروج زخیز نموده و چرخ بر آن که هر قدر خوار ز با کفایت کسی سعادت و سلامت
 ربو که در همه حال حق و عدل را پیش و مقاصد خود کرد و از نیت پاک بخرید و ببال
 گوید و فرصت از دست نگذاشت تا داه اصاب و راه را که صحت

و شبها در سبزه انگه شب و درخت و درگاه و بر خاست بزل رسید
 و در و دل بر کس نیاید باز و کن و شب که هم دیگران بیدار و در سر شدند و هم خود
 از نغمه که و صفت خویش بخید و حسته نهند و در زگان را نیز بیدار و در سر شدند و هم خود
 و درین پیرایه نواز و بزرگی خود را در چشم مردمان بپایند و در پیرایه صفت بزرگی تا در نواز
 بزرگی نباشد خویش فرو کشد و هر چه زیاده که بپایند بزرگی نواز و در کس است منظور و بپایند
 و دیگر مردم چنان نرسید که در هر چه بپایند بزرگی نواز و در کس است منظور و بپایند
 فرض مرید و زینهار و در نواز و در کس است منظور و بپایند
 تند خواند از بپایندی است و در بپایندی از بپایندی و در کس است منظور و بپایند
 که ایشان بپایندی است

نیک است که در طایع و در کس است منظور و بپایندی
 و در کس است منظور و بپایندی
 و در کس است منظور و بپایندی
 و در کس است منظور و بپایندی

بکلاف دشمن قاضی که بآب آلوده چو سر عجب ابر تو جلوه دهد در بهار بحقیقت ببرد
 پوشش و دست مخفی و پیر دست عکیده آینه است باز اظهار حشر کنند ز غنیمت عذرند شرع است
 از بهر صفت ناله و جلد توش بر آبی تضرع است بفرستد و حسد آبی به دست از تحت جود
 خود زب چرخون شهر که باو گمان میرد

جوانمردانست که دست افتادگان کسب و عذر تقصیر میرد خویش را دست طمع
 غریب از خویشان شایو و محبت فی مابین دوستی رجحان دهد بود بگزارند
 نهاده آنچه اگر بر خویشند

عجب بزرگترین گناه است در محبت جابر خود خواه و شیراز از بهر بالانتر خوانند و در
 در ادب ظنیر و جو خود را چهار چوبان بر خود عائن است که گوید مفسد خلایق است چنین
 پس اگر مجلس یار پیغمبر بجا کان تا بهر کلام میفرستد از سر خود خواهد نیت دشمن بزرگ است
 خود خوری است بهر نیز از مساک که به محبت محروم و مسک خیس است به فقیر بیرون از
 و نسبت یک به جوی مهر نیت خلاف خیر که بمولای بجرمان مستلزم است و پوسند و کج
 ای تنگ دستی نه نشسته و نگینده نه تیر کومینده نه خود پسند

رنج و غنا محبت با الهام از حق تعالی توان گفت زیرا که او مالک اینست لیکن
 و گفت اوست بر هر خیر و نیکی که از حق است این صفت است که از حق است
 بکنز از پر کوته الهی میسازد لاف از سخن چو در توبه زد آن خست بحد
 توان زد هر که را پر کوته و فضولی است خیر گفتار و کردار او است و حق است
 با دس این بکنده است با مرد و له از شمس با اقدار هر روز برین طاعت بخون
 و دیگر لطف مهر و متبرکی جز نیست تنها بمحصول آن مقصود و غرض می بودند
 بزرگان که لا غرض و تنها محض لطف و خیر است و اتم و له از بخیر کردنی است
 می گفت ممکن است خیر بر ملا طاعت مردم ما بر سر لطف و مهر باشد بیا و خیر لطف و مهر
 و توان با قدر و قیمت و بیاییم همین بعد و عادت با سر طاعت نمود
 از آثار حق تعالی است و در زیادت با بر شوشتا و بزرگ را در حق تعالی است که
 قرینه و معرفت انتقال برید و دروغین و کاذب و خرد و در دست و ازین مردم
 مذکور است رضات خدایه و حقانیت و خیرات مطلقه را بشیر و خیال و بیزا
 ۱- زیاد که پیوده کویت ۲- اثر ۳- طبیعت ۴- مهر و خند

از راه سلامت نواز نمکند و چنین مردم که بنظر بوشیا ر جلوه کنند نیز تحقیق قمار
 نیستند پیوسته از بهای کج و بهانه مانع شروع آنجا کردند فتنه انگیز شرارت خیز
 و هر دو صلا و برد بار که از خصایص خودندان است به این طبعه دروغین نیست
 هفت و پانزده در مایه سعادت و سلامت است و قناعت و سبکدستی و قناعت و قناعت
 ستم است از ستم قانع چون لیر و فردا نیست و قصور است است اقدام است
 در جبر و ضلالت از حق و نادانی است

مناظره و حکمت و مسلم امتحان و تجربه با هم مقبوض و مقبوض شد هر که را سعادت نماند
 من صحت فطنان و موصلت شفقان را عزیز دارد بزرگی و بزرگی است و بزرگی است
 در شوق جهان و بزرگو خوشی از روزه کرد و در صحن علم و قدرت است با بزرگو و بزرگو
 از جابر خاتمه فی الحقیقه جامع شرعی است از علم الی جسم اطلاق خود را برقی
 و کم از کم از دست کردن و دیگران را ترسان و ازین توانا است به تعبیر جانوران
 و جانداران هر جاندار که میان خرد و شرف و ضرر و فتنه می تواند و کم نمی خور
 و اگر حق است پس هر کوی که بوی و بوی و بوی ۵ روز است

اهل خانه باشند بدینکسینت طبع بسبب اینکی بود جسمانی کردی
 مرد باید که بر عسر و غم خویش ثبات قدم از نو و بهر آرزوست بر نماند
 زن و بچه شگوه و طرادت بک فریفته شود چهره بکادت ثرات و بر چشت
 آنست و آتی نوزاد بود کفر عمری جا هر که از سمت حوادث و کتب خود جسمانی
 و خویش در کار از آرد که لایق حال او باشد لایست در مقام نبرد و جرات
 و تلف و حرمت کوهن او هر که کار پیش گیرد که در خور او باشد جا بدو شد که
 با تمام امور است مصلحت بر کینه عقرب را نمودار حال خود کند و بر آن پیسای زینت خود
 که زیسته شود آرزو داده و در دواستاد و خراز و جب است که من فین و زینت
 دیم بماند بر مایه پیش خندان لازمست که یار و کوثر و مرغان
 هیچ دیوانگی عجبتر از هر صفت و غایت هر که اگر انما به راحت چند روز
 در سر آن کند و بک در فتن و حرمت نماند و مرغان بهر شیر حوادث و نقیبات
 عاجز و بدینکسینت است و باید نگینت از آن زود از بار آید و بدید صبر خویش خواند
 ۱- امیدوار حکم ۲- از برای هر مردی است ۳- اطلاق ۴- بدین

گفته بنابر عالم بر این نهاده که بر اثر هر غم شام در چشم نباید داشت و بر غم هر روزی
 میگذرد و رفع مییابد کرد و در جسم آن غم هیچ بایست و از این بهر هر چه نگرار مصداق
 فایده آنکه المصیبه تقصیر و راجعه و طبیعت انسان است

اگر آن را بر سر در کار خود رها و پیشتر خبر است اینها خبر خود را بر سر خفته
 همه را در آخر پیش مانند خون نیازمند و ناله آن دیده است و بر زبان خوانده و حاصل
 خویش را بعد از هر نوع ضرر و راه نفور زدن و تسکین کار خود بگوید و پیوسته خواهد که
 و دنیا بماند اگر در دنیا هیچ خیر را از آن اثر نیست و هر روزم که از چنین و چنان
 شرف طبع را آن مقام که طلب و فکر با و دانم که در دنیا خواب و غم
 و شوق و لذت و رفعت است مانند کرمان بوم است که داغ باغ حیات و آفت در
 ساخته قدرت خدا را که معرفت خالق کریم است اگر در مظهر همه وجود بماند یک
 باقی مقام محمود است بنابر رتبه بندگی نیافته اند زمره مردمش نتوان خود

بدانکه رأفت احسان بر همه کس لازمست و برابر بزرگ و کوچک با هر چه که در جهان
 ۱- عودی ۲- غنا ۳- محبت برای همه گشته و یک است و برای خود گشته و محبت

و بار رفت بوی قلوب خاص و عام توجّه او نحو مجذوب او کرد و بزرگان
 و احسان بیانات کرده اند از این شایع بود و خود و نابایق منصف و غیره
 ولی داد است فاضل از جناب فقار و سینه و دامنه که در سینه این مقام نیستند
 بطرف او در از هر یک کار دارد و بسند از چنانکه بنام سستی نماید و در این مقام
 در حق عطا گویند بنابر خبر کرد چه غلبه تحت از نند و نیز کردن و ادب و سستی
 و این را از زمین و سوار و تحت و تکرار است که اگر بفرخ نیا بکند و تکرار است
 خواهد کرد که سران است بلکه شیر است که در هر یک از این چهار که خوش و غارت و
 هم اند و مثل کویان غائب بر که است و از آن که گویند که است و سستی نیا که در
 و قرار دارد و سستی به غیر بیگانه دارد و مقصد است و عاقل و امان غرض و مقصد
 در سعادت و غیره است و بهر که عجب و غرور زرد و سستی و منافعت است
 و اینست و تفتیش عظم و علاج را الد هم توانست

مجاز از این چند که حکمت علی را داشته در هر نوم را الله بهر از این مقصد و در این
 این تفسیر شده که حقیقی اصطلاح ۲ - هرمان ۳ - کوه و همان

فصل چهارم ^{۴۶} از رسد اول

در اسلالت راجعه با نولع تبرکات
در بشارت حکومت و اظهار تبرک

نقشه ترم بر باد صبا چشم آلوده که روزی چشم و کوه ترم
دیشب در خمر مستی حضرت اشرف بر عین الازراء دیشب که شرف از نجوم و جمعی
نظیر بن و تمهیلین و صفات نیز در بسوان قلم و تشکی از به دست الا حکایت آنجا
که در شرفیات و اظهار کجایت فن العاده می شود و شفا فرموده در دست و در دست
در زیر خند جویان که در رفع کجایت شمار می شود حضرت طریق صاحب
در حق شرف حضرت اقبال فرمود در زیر خند در موضوع صفات و تغییر حکومت
بعضی از آنست فرموده چند نوع از کجایت طریق را بدار حکومت که در بسوان
جایست طاب عالی را بنده گان آقا در زیر خند از زیر هر یک جیب و غنای
و در ذکر ذی جاست طاب عالی را بر این کجایت و کجایت فن العاده می شود

گوشت شیر الوداد رسم این کتاب انصیب فرموده حضرت عالم از بزرگ و بزرگوار
 و شاهانه طغیانیان و جوهر مرقم را به دست حکمران و وزیر عزت و کاروان باطن و تجلی
 و سید ازم در این مرقع از این کتاب انصیب فرموده از نظر انصاف فرموده
 از طلا حاضر شد فرمود این کتاب انصیب فرموده از نظر انصاف فرموده
 در بزرگ و درود از بزرگوار

فردی شوم درود مستود و درود جناب عالم از بزرگوار
 شاهانه و سعادت اولین بشارت بر چهره عالم گوید بدو که در وقت خیر و بر
 گناه و گناهان محبت نگه دارد چنانکه منیش وقت عدم فرصت مانع از
 است بقضای کامل ادا است و درم قبل از سید ذریه در مقام عرض بزرگوار
 تا فرود آمدن و شرفیاب از بشارت حضور مبارک که با بشارت هم میسر از درود
 جناب مستطاب عالم بخیر و سعادت مفرد و شایسته محقق فرموده قابل بشارت
 و تقدیم نمودم به بزرگوار محض شکر غایت او قبول آن باشد و درم بشارت
 است بشارت

در تبریک مقام ریاست الوزار عالی

تو بان حضور مبارک کردم از شرف عظمی که کلاه نبوت بذات مقدسین بندگان حضرت
 اشرف اعظم عالی دست شکسته در اظهار مقام مسیح ریاست الوزارانی فوق تصور
 شکر میا فقیر را رب فرودیت بندگی در نهایت مغررت خاطر انور را بر سر حق بر
 مستقیم دوام تقابل مقام رفیع را از خرد اندر شمال نام و استریت باد

در تبریک روزنامه

طلوع این که کتب خشان و نظور این مستطابان غنی جسته فرید... که از مطلع میر
 عرفان زینت بخش عالم انسانیت و بخت اندازد از باب معرفت گوید و در
 دست نیست تصویر نمایان بنده در هر کمال شوق و لذت نهایت این جریه فرید
 دستبالی از مطالب عالی آن مستعید و مخلوط میوم میسوزام بطور نظم و قطع
 کم ارزمانی که قلم و زبان آردا و دست ام در نگارش جریه شده است تاکنون
 پنج فار جریه باین فصاحت بیان و بلاغت کلام که حاد انواع مطالب عالی از روز

اگر سبب در خلائی و در فضا در شب با برضه ندن گشته و تا ازین در جنبه عالم
 بوده است این است نیز بجات میمان خدایتیدیم در هر محترم است و جریه و فیه و ایم
 که سبب مشهوره حوادث فایم و سوانح زوکار بطبع و نشر این جریه و موق و درضا
 خدا با عالم معارف تکبر فیه نیز ^{نیز} یقین بقال مستدام

در بزرگ بستیای عمارت

خداوند جوت ثم پس از تقدیم وظایف ارادت و استخدام ازین است
 و چه مبارک نصیب سبب که از در مشنید ام مبارک و نیست اندام در بستیای
 عمارت فیع البستیای حبه الاحدائی نموده و ازین مترخصه تقدیر و توفیق است
 و نموده اگر چه مفارقت از فیض خدمت و محبت خباب عالم جلی سخت و ناگوار است
 و چه عید خصله غیر آن عمارت مختصا نموده و تا فیه و مریجات آرایش و
 شریف فرایم خولیه شریخ مفارقت را به خود مودار و میم قلب خاطر کار را
 بزرگ و تمیخت خود جلب میسایم و رسید دلام سالیان تیر و غنیمت و کمال داد

تیش فسر مه پائیده دستند ام باید بر برت در موقع مناسب از اینست
 عادت مجرب و فستاح که در حسن و ابرار و نیکوان را از ادا امر و بجا آوردن محروم نگذارد

پایه یکم در تربیت و شغل منصب

کرامت نرم با آن مقامات عظمی و کبایات با آن دست و خو خراب عالم
 چلی مشایف بجوم که بواسطه عزم و عزت در کار چند روزگوش از در اینجا و
 ناطقات ناز و نوا بوی که اکنون که بحمد الله که کب قبال از آن مقامات طالع
 و دختر جمال از برج و بانی خارج و بنیت بزرگی از طرف ملت نامزد و
 شوق و شکر تبریکات صیانه خود از هر روز به دست تقدیم میسازم و کدو بندم
 و بخواه برستند اجمال با مشامت قلب پائیده و بیست و یک ندرت نزد

در تربیت و حکومت

نقدت کردم از در ثریا و خورشید که بیکان حضرت میرزا و

و نه در خلد و است که بوم خرم خاکی مبارک است از در باب از دست و نه در
 بخت سحاب عالم حضرت مرده و دانه خباب عالم را بر مرکب بر دست و نه در
 فرمان تیره سیر تو ما را بر خباب عالم صادر قهر محمد و خدا عالم است که در این دست و نه در
 مرده مشک و مرده در شدم و مخصوصا از نزل مراحم حضرت معظم بار و حضرت عالم
 کردم و در آنچه متغیر از اتم بود از حضرت عالم خط انبیا بوم شد که بار و خدا حمد و نه در
 پسندید که حضرت عالم دار بر آن معلومات و شایستگی هنوز این تیره و نصب بر و نه در
 بنفوذ است حقیقه بدون با و نقل فرایند از روز جو محرم بیان بر و نه در
 که کاشن در این عصر آن است که یک صفات خلی عالم در آنجا بسته از آن معلومات و نه در
 خانواده کی خباب عالم را در دستند و هر حال با کمال مغفرت بزرگداشت و نه در
 در سید و درم در میان نهادن بر این دنیا و کارهای بسند جلال و کرامت پاینده و نه در
 چه و نه در

در تبریک مولود

فریت شوم آقای میرزا حسینی خان آقا در سینه در نزل تشریف داشتند در

صفت بشارت دادند که خداوند تعالی کتاب تبریک را فرستاده بود که در عبادت
 خالک از وصف خوف و مرورشدم تقدیر یارب سارک بالا بر سر دهنم بقضا
 لواذات و خلاص و در جبهه و در تزیینات صیانه خود انست باینج موهبت مستقیم نام
 انشاء الله تعالی منم شریف از مر حبلا لئن بخیر و مبارکی و مزید شرف نمود
 در نماز سعادت و کجاست از حدیث این موبست در و الله بنم غفر شمس مفتوح بالا رجاء و ان
 خداوند آن نشسته با صراحت حادث شد بر او در کشف تربیت و سایه و الدین فخر شمس با غریبی
 بمطابق عاقله نامر غریب نام اجلال بر و ال با

در تبریک عروسی

قبایات نعم امروز بشارت دادند که بمنت مبارک که قدم با ما خبر فرستاده
 شادمانی گرفته و دلچسپه نمایان بدو مستحق و عاقله و عاقله بی لاله از خوف و خوف
 شرم اگر چه بصدان کفری من لطیف و لطیف آنچه از حجاب عالم بصدان تمام بسته
 و مطلق بیان بر عینه و تحسین ولی میستوانم نصرای قصه نام که از دست نام
 ۱- امید ۲- روشنی چشم ۳- بر ویران شخص لطیف مطلوب است

براتب علیه برین اعداات ساید در شیت با لغوی دارد زیرا که حصرتیست که از کائنات
 و جهات در اختیار عیال نجیب و توبه دارد و صانع و اصدیق و خیر که بایه تناف این
 گشته بجا هر چه در خود از فیض حضور و عدم و غیبت بگیرد کلمات بعد است در هر یک عالم
 عزت بزرگیات میماند خود را نسیم و از خدایه متکلم میسر و قابل جا با
 عاقل و اتم نیده نام جلالت مستدام باد

رقعه در افتتاح سرور

فدایت شوم از دست زنده کور خاب مشتطاب عالا در ولایت سرور در صبح
 رست این حکم مین شرع میکنم اجماع و بناید خدایه بر موقی بنایر افتتاح
 در طبعه جوهر شمره و آقایان و از احسن نام آنکه دو قسم پذیرفت این معقول و زایل
 با حجت معیقت فرموده در حصرت حق نام لودر در سیه جلاله در حد معصیت
 برادر غرضه با کمال حق و طاهر نصیر کن بر سبیلان بر نصرت فرموده و از معلولان
 که با امر است شریفه از تاب شره و خیا تریف شسته و از توفیقات مبین و در نه

تست فوق الهامه تجسید نهجی اگر چه منجبه به شعله زخمیت خضر و دانش بره نرا
 ولی وجد انما حسنه اعلم و علی هستم خاطر محترم حضرت عالی را بعرض تبریک و تهنیت
 مصطفی عم با کمال معذرت بجهت کمال آید و بی مسئولیت وزارت جلیله معارف از
 جناب آقا شایسته انقراض و ششویس است و محمد بن برادر س بوده جلد کتاب ^{تصنیف} ^{تقریب}
 جناب معظم که که در خوبی خط و کاغذ و مرغوب و وضع و طبع و رعایت شهرت است ^{تقریب}
 انفا داشتیم رسته دارم در میان آنکه که بعضا عثمان بخیر دارم و فایده ^{تقریب}
 فایده و لکن ^{تقریب} رسته از وضع و تقریب این بر سر شروع و بار بر زیر بطلع مرقوم است
 که موجب حسرت انسان خواهد بود ناله یام سعادت رسته ام ها

فصل پنجم — در انواع دعوتها

رقعه دعوت برادر تصفیه امر

قباحت شوم ... است فاین آقا ... و قاس ... دیاب مطالبات شخص و ...
 مورد مشاجره و نرا کرده است بواسطه است و نرا نرا هرگاه فدا ام در تصفیه و صلاح آن

نمایند و یاران مواتی هستند و یاران و دست نشان و ایک سرش و انبیا و
 الله شرف خود و هر چه نسیب و نه جناب عالم که در دیگران نیست نشان بیشتر خصایص
 لازم است در این مجلس محترم هر چه خود شرف شریف در این مجلس محترم در این مجلس
 و دیگر خود نیست نشان بگیرند و نسیب و نه جناب عالم که در دیگران نیست نشان بیشتر خصایص
 در صفت برادرزاده نشان در صفت شرف و نه جناب عالم که در دیگران نیست نشان بیشتر خصایص
 بحال خودان نورشاید

نایب عالم بحال

دعوت بر ارشادی فیما بین

قربانیم عالم شریف و شرف و چه در این مجلس محترم و نه جناب عالم که در دیگران نیست نشان بیشتر خصایص
 با عالم نیست و قربت و عزت و شرف و نه جناب عالم که در دیگران نیست نشان بیشتر خصایص
 و که در این مجلس محترم و نه جناب عالم که در دیگران نیست نشان بیشتر خصایص
 خیر و شرف و نه جناب عالم که در دیگران نیست نشان بیشتر خصایص
 مستور و نه جناب عالم که در دیگران نیست نشان بیشتر خصایص

و بالا تاد را بر دانه در مجلس در این بنده نزل تشریف و بوجات تا اینست عجیب و صلاح
 ذات این فسرده هم شود لایحه بنده هم حبس که از آنان محرم تکریم و ادب و معنی
 دعوت نه چهره حضور و غایت غایت عالم در این مجلس عظامه تشریف تمام و در کس
 حضور و صحبت از اینست محض و مراد از است طرفین هم با یک ارادت و خدمت
 باز جو محترم متقدم در اطاعت و در مطاعه غایت غایت عالم و جابر اند
 مسند عزت و در این بنده نزل تشریف قدم از نواز فسرده و در این
 بمن ساعت حسن توجه و در وقت غایت غایت و تشریف و در این بنده
 رفته و در این کلمات غیر مستطرد منقطع کرد و بعد و فرزندم

دعوت به اسرار جمیع خدمت

تربانت شوم بهادر استقامت و سلامت و جو مبارک نصیب میشد و اگر در
 تشریف یافت در راه قهر و کینه و خارش و زخم که تفرقه باشیم هرگاه خدمت شما
 حال غایت در دوا و در تشریف و اطلاع به بسم و بر سر تفرقه آن کار و امور
 حق گفتن - حق گفتن - حج و سید

دستند عاقلانید از آنوقت تاکنون با قضا سر و تلبیاد است ایندی که مرشد مراد
 نادر در بر حسب امر و زاریت جلد و خصله در دره موسوم با دره پیکان تغییر یافته
 برادر دره فریور و دروم یک نفر نویسنده کافی و پر دستی مطابق مراد نظام است این اداره اگر
 میگردید که بنده نیز حسب الامر و دستور در آنجا که بودم شش هزار و بیست و هشت نفر
 جناب و چهار کوه و شش هزار و بیست و هشت نفر که برابر است با دره فریور و انتخاب نموده با خود هر کوه
 قرار شد که جناب در و زاریت و خصله تشریف بیاورید پس از طاعت بجاوش
 زاریت و خصله قرار کار جناب عالم و کوه شوش و صبح زاده منزل تشریف داشتند
 باشد که بنده خدمت جناب عالم رسیده متفقاً منزل را بر سر آورده و همیشه در خدمت
 به از ملاقات و تشریفات لازم به ایشان بود و زاریت و خصله حاضر شده و زاریت
 خواست که در خدمت جناب عالم را برابر بریت شعبه تحریات آورده فریور و تلبیاد
 در کسی آن در و زاریت و خصله صادر و مبارکه شش کار غیره باینه قربت

دعوت طیب

فرمانت نمود تا هر یک از شما که در این سینه در این سینه
 در دست این خان داده و در هر یک از شما که در این سینه در این سینه
 از طریق و فاکشیر در فیض محبت خود را حیات و عبادت بنفسه باند چند روزی
 از بسکان بنده از منس کرده و در هر یک از شما که در این سینه در این سینه
 در دوزخ و قوه کلمه باینجه سینه در این سینه در این سینه
 از او عبادت و عبادت در این سینه در این سینه در این سینه
 در هر یک از شما که در این سینه در این سینه در این سینه

دعوت بهمانه

فرمانت نمود تا هر یک از شما که در این سینه در این سینه
 در هر یک از شما که در این سینه در این سینه در این سینه
 از فیض قدرت و در هر یک از شما که در این سینه در این سینه

دارده با دوا که این سعادت و شرافت و نفیست حاصل شود مگر یکی هر دو است که
 رفتنی و غیر نه است قبل یکی بودن و مظهرات منصوره در شمع و از بر جبهه ایشان
 و فرغت احوال ماسر و موجبات تشریف جسیع کلمات فرودیم است شسته عزت
 بزل تقدیر شده ایشان مخلص شتانی را بر سر آید از ده فیض حضور و نور است
 قرین و غرازم و شیا زدم فرایند . نیده نصیب نیده هم

دعوت بهمانه بیاض

نمونه کلام ویدوز جاب استاب ابروی میرزا محمد خان داماد افند
 با چند نسخه دیگر از شتانی دعوت بهمانه بیاض و نسخه دیگر با رنگه قرین و ماسر و نور
 و یکدل و ساعد و تقدیر و چون جاب استاب علامه شریفه شریفه بر آید چیده
 خوشتر گذشت و لذت از ترزه و صنف از رخ حاضر شتانی تمام خجالم توجه به حضرت طابو
 طابو این مقام و بود که از فیض حضور حضرت محمود بودم بسته عا سیکم فردا با بان
 قتل سرانسته فرماید که از این در حدت حضرت خبر عالم بیکی از باغات معروفت

از صبح تا غروب بر همه قنات و حالی را از فیض حضور عالم گیر غم رسیده است

که این بسته غایب و غیب در رخت نشوید قیام بجا می آید

در دعوت عتد

چون بخت ببارد و تائیدات نام حرم عبداللہ تافس بر آید خرابی... در
جانب طب غیر توفی... دامن غیب در روز... در ساعت غروب بانه

عقد منفرد خواجه شری چون قاف... یک انحصار عیلمه و بجانب تبرک دار

تربت محض شرافت و تزیین مجلس فرورد در روز ساعت نه گاه تشریف

از فلان قسیر بعد از صرف شربت و پارسین اقامت غریب

در دعوت مجتهد برادر عتد

بعض مقدس عالم میرزا چون در غریبات و الطاف نام حرم عبداللہ

در جهات گاه حضرت طب عالم در دست بر گانه در روز... بر فرورد بانه

جانب... در منزل جانب طب غیر... زیر حصار مجلس عقد

نیکو شویسته عزت بزل درخت سیه همه در روز با غت ز کور تشریف قدم زد
فرمود از صرف شربت و آب شربین منتان و از بروز روز پنج آنرا سرفه سیه

مستغنی و صیغه عقد را بر فرمایید یام افاضت پانده و سیه ام

هشتم — از اصرار قول

عریضه پسر بیدار

خیر اندیشه کار اقصای وقت نرم چند روز از فخر نیارت بر فوات مطامع

و در آگ این سعادت فوق العاده محروم بودم بقضیه تا این پست که با قلم از

و بال خارج و از افاق سعادت و آگاهی طالع گوید و زیارت دستخط مبارک قانز و ششم

و زیارت استقامت و جو مبارک که بیهوش نشکر و سرت دست و از صمیم قلب

و قابل مرام عمر و دستها از جو مسکن و در خوارت که در نصایح و پند

علا آریزه گوش و بوش خود بطور مفسر ز قهت مجرب و منور خلد و دست و ششم

سعادت و نیکو شوی از طاعت او در نصیبت نیز حضرت علا فرام خواهم و ششم

۱- جمع را بگوید و شش که توسط بادشام بود ۲- پستی ۳- اوبار ۴- آرزو

از آنکه اگر ندانیم تو جهالت نیستی خدمت عالی نعمت حیات موجود است نه از جهالت
 رجوع به کاهنت و به سلامت سلام و امور است نیز بر وفق مراد و درام میبگذرد خاطر ابرار که
 قطار بسته عاید که از حضور مبارک و لازم این است چاکر از از زیارت موقوفات معتمد و
 و احترام بشه محروم نشوید در تصفیه امور است چاکر کم فین است در هنگام است
 بنزل توبه و سعادت مضایقه نگذارید شش و بد بخار است

تقاضای سعادت در رجوع خدمت

تقدیرت کرم چرخ مولایت مقدس عالی به توبه و مطوف عایت اول
 ارادتمندان صمیم میدارند استیلا اجازت میورزد چندیست ارادتمندان بهجت
 وقت بضاعت یکبار و نیز در روزگارم در حال محنت و فقر میگذریم به پذیرش و نصرت
 بر حضرت ابرار ما صبر است خدمت بقدر طاقت پاک دینت تا با که است
 بندگی ارادت ارادت را از معصیتی که از او بگذرد صلاح و مقصد بر بندگی
 که از غیر توبه التفات مخصوص حضرت عزیز برنده شد از این بیکار شد و بانه که توبه

مفسر حقوق غنیمت و مالکیت

درخسف مأفرت زحمت

قربات شوم. اور روزی که چنانکه جناب عالی انس و لغت مفهومی در دسترس
 که قصه معرفت از حد و عسرم دیار دیگر که در حقیقت استماع و غریب از غریب از غریب
 و این سبب تجسید موجب بزرگوار و شگفت گردید زیرا که در این شمس فرید و دهره
 برای خود تصور میکردم مانند وقت سعادت بکارت و در آن کفین صحت خیرت

پس چنانکه این نعمت عظیم هم از بند سبک و از فیض حضور علامه محمد موسی باقم
 و بر یک سب در این شهر توان بود خداوند متعال عالم رب که علامه در مفارقت
 و سلامت عالم اخی رب است و توفیق و دلی جمیع علی بر این شهر از مقصد مقصود
 غایت خجالتی هم محسوس از حرکت چندین مفارقت و در روزگار راه را در حضور
 بیخ از حمت دیگران و غلبه یا در خجالت عالم خراب بود و دیگر نیست منتهی از او

چاره نیست از تو نه از بیم بحسنه

کلمه از رحمت در ترک مریضات

ما را چو روزگار فراتر کشد
بدان محبت که تو کنی بازگرد

با نظار که در طلب زیارت موقوفات شریفه دارم چه رست که ترک کند شرف تو

فرموده ای و این بتدوین از فیض این معالمت عظمی در دستم گیرم که بدین طریق

میدانید نام محترمت و شادمانی غلبه و وصول در وایت شریفه و حیرت اطلاق دارد

و چون آن کس محترمت نظارت بنده را بدید بر یک نفس فرموده ای که شرف و شادمانی او بدید

رست و ای دلسرین محترمت و ما نام خسته نید - بایم آقبال بیروال

در پیشراحوال بیا

قرابت تو - از در مجموع افتاد و خدا را بخودش و جو محترم عاقل را

و تقابله حاصل شده است شد از قضا بدو و با او را در دست و دست و دست

بناست و پریشان شوم که در زیر بر آن تصور نیست و نیز نام از این است در زیر و بهیچ

شریف مستوفی است نموده از شرفیاد و عبادت شوم بهیچند و شادمانی دارم که در دست

مویضه شد پس بود در جاذبه صحت ابرو و در شمر این رحمت و بویست فکرم و فکرم

بایم قوت بایند و مستدام

رقعه در تو صبیحه

بهر حق عالم میرزا پس از ادوار رسم موافقت و خلاصه نذر رحمت

چون در حسن عقیده و نظر سلیقه جناب مستطاب عالم و اتعاب و جوار برادران

عسوق و اطلاق که میروم کنه جناب ... که در علم نشاء و سنون

سازد رحمت کینه و برات کجاست و منت هر دو تن در سکار معروف و معروف

تخصص و ارتباط تا غفلت اید خدمت جناب عالم تقریر و توصیف بنام عالم

حرف و وقت او در خدمت که از طریق میروم و تناسل که از طریق میروم

که جناب و تقریر بنام و تقریر بنام که در خدمت که از طریق میروم

خود را شوقان و بر هر است از قهر این تبار برات مستنات این بنده و خدای

در هر اگر عالم و صلت

۱- خواستی

قزاقانم بهشتی است معرفت کاملی که بنده گان عالی نسبت با حال و خصلت
 اقا میرزا امیرخان امیر قبا له و وزیر طایفه بیگم چندان محتاج تعریف و توصیف نیست
 نباشید بقیه مختصرا عرض میکنم قطع نظر از مراتب نبوت و صفات و صفات موهبتی
 منور این شخص محترم مسوول به اهل کفایت است و به استعداد فطری مرتفع و صبر و کرم
 و قیام خود برده شد در خود دار است از خود ملک و عیال و نسب خود که تواند بخود داد
 چنین نفس را که کفر و رنج و استیلا و خشم از خارج و درونی است و توصیف نکرده است
 عالم را شنیده از هر کمال سرور و غایت طالب و غرضش است و بهشتی است و بهشتی است
 و تقاریر و زینت تمام و از باطن مسوولان بنده و خباب عالم بر سر بخت حاضر است
 برادر و این ترا که از خیر کتاب محترم این است در خاطر مبارک راست گردیده است
 حال و بهشت این امر را نفس محترم و کمال خود را در دوسو سال این کار بر قوم و
 با تکلیف ایشان ایستاد و دارم ولی اعتقاد و خبر بنده این است که این امر را
 که از هر که که از مردم نجیب و محترم این یافت شود اگر تم یافت شد در مشرب و

داردست فراداد را بخایا چه افتخار نماید ^{بد و است}

جواب مرسله

قربت شوم بزیارت مرقومه عالییه موفق و مشیر غایت کائنات مستقیم ^{حققت}
 از جناب آقا میرزا علی خان داماد آقا میرزا محمد که بخایا را در بارگاه بند ^{میرزا}
 که دیگر یقین دارم که از مریدان غیبی و عدم سیرفندام و مشیر غایت کائنات مستقیم ^{میرزا}
 زیرا که اگر هرگز در تفسیر ضمیر عالی جسد، شوخ نوله نمود در صفحه خط هر بار ^{میرزا}
 ظهور نوله یافت من بنده خودم بودم و بسو در هر حال باز مشوف و ممنونم در قرة ضا
 آقا میرزا علی خان و ملا و صلت با این بنده در صورتیکه جناب مستطاب عالی صلاح
 و تصویب فرمایند من بنده در بحث و ایراد نیست پسندید و نویسنده هم البته ^{میرزا}
 بطور صلاح و تقصیر میباشد در مقام کاتب بر همان و اگر نیز نیست ^{میرزا}
 رعایت مقامات این بنده قرار داد و انجام این کار را با ایفاد التواضع خواهد داد ^{میرزا}
 هر قوم خواهد بود که از همان دست بر داد و دستور و امر میرزا ^{میرزا}

بکلی از مرادستی این بنده بپایه نرسیده و فقط که غرض از اظهار تشکر و امانت کار در این بنده برتر
 میسر و در خدمت خود از توفیق ثانی و سعادت خدمت که از غایت فرمایند

رقعه در توصیفیه

بعضی طایفه خجالت فقا میراث آب که میزدند و غایت از غرض در خدمت میشتی از گنه
 عقید و توفیق است نسبت به خجالت عذاب عالم اظهار رخصت میسر و در خدمت میسر و در خدمت
 جهان در آنکه میسر و در خدمت میسر و در خدمت میسر و در خدمت میسر و در خدمت
 ملک و قدر این بنده را در حرکت که در خدمت میسر و در خدمت میسر و در خدمت میسر و در خدمت
 در صورتیکه را در سبب که در خدمت میسر و در خدمت میسر و در خدمت میسر و در خدمت
 شد از در عاریت مغرور و منظور و منظور و منظور و منظور و منظور و منظور و منظور و منظور
 و غیره همان بنده از برای سعادت مضایقت خود میسر و در خدمت میسر و در خدمت میسر و در خدمت

در پوشش و تشکر مریض

بصورت کردم بعد از آنکه در پیش مشوق میسر و در خدمت میسر و در خدمت میسر و در خدمت

استقامت شریف و ایریز پیشتر احوال این بیده ضعیف نگردد از شمع این رحمت متولد
 و از بهر دگر خفاش ششم زیرا که ناخوشترند باعث و محول یا که در منزل آید و نشانی
 حضرت علامه کعبه و آلاء و حوق طینت طاهر مبارک که صحنه را برینستند و یقین است
 میبایست که بهر آیه از اینست و نوازیست که هر که خود شرفیاب و بعلات خود مبارک باشد
 و بیزد و دیگر خود است که خاطر نایم در هر حال عالم بر حمت سرکار عالم نبی خیا بهتر
 احوال میدهم اگر عرض خود نمکند و این حق ضعیف است که دست رفیع خود باشد و در
 توانم شرفیاب شوم

رقعه حسنه

قرینت شوم با سبوت خاطر شریف از کلمات بیده حبیبی مرصع است
 که چه مر داده و چه تناسلی فلک همیشه عبادت و پرش عالم از ارادت خود
 یکتای زیایم و در هر یک ادم نهاد که گمان میکنم مثلاً خرفق العالم مانع از
 فراموشی و آتالشخص منم حضرت علامه خیر انوار این حرم بیوفای او سرکار منسبت
 ۱- رسیده ۲- برکت ۳- کار

بهر حال چنانچه درجه آرزو مند مشتاق زیارت ابراهیم شریف استم رسیده و ارم مستجاب است
 قدم بجهت الله برافشارم فرماید که یک یا فکر و شمس خورشید

رقعه در مشاورت

قرابت قوم از طرف دیوان اعلیٰ خدمتی در خارج بایستیده از جامع در دست
 از تویقات و بزم آن عاجسته و محتاج به استدعا و فکر و خیال مستطاب عالم استم مستجاب
 راه و محنت و غیره و بر آنکه بنظر شریف برسد خود خورده بین عالم مستطاب و بر قوم فریاد
 از همان فرار میسر شود و بنیت به زیاده ام آنکه مصر کبود بیکه جلدت ندادم

جواب مرسله

قرابت قوم رفیق عالم به زیارت اینکه حقیه و حسن ظن خود من است و است
 بنده ابراز و شور و شکر از باب امر که از طرف دیوان اعلیٰ بنیاب عالم مستطاب
 استدعا و فکر و خیال اولاً از نظر انصاف و حسن ظن بنیاب کمال است و مستطاب
 قنای امور دیوان مستطاب شمس و خبر سعدی مشیر از علی الرحمن در طرف ابراهیم

و بسبب آن خط جان و نصیر باشد اگر چه قضا است که مقتدر است الهی در هر دو حالت
دال و دل چرخ قضا یا کفر است و علیات محسوس و معلوم در اینجا یکسویه میگردند و محسوس
شود میگردند و آنچه مطلوب حاصل شود که بر طبق تجزیه و تفریق شود در اینجا یکسان است
و در میان این دو بعد از آنکه اصل صیغه را در صورتی که میگوید در هر دو حالت
تفاوتی نیست و هر دو یکسان است و در هر دو حالت یکسان است و در هر دو حالت
یکسان است و در هر دو حالت یکسان است و در هر دو حالت یکسان است و در هر دو حالت

رقعه حضرت در تقاضای رزق

قربت ثوم
 رتبه خلوت فیما که مکرر سالت و جو شریف و مشتمل در جامع
 و صبر و بربادش نامشروع و فکرات مسیحه خوار بارگاه حضرت اعرین بمفهوم
 فوار در بنام مات که جو و اندک است لایحه بهر آنکه حکام را که خود سنی بر طبق اراد
 و میز خود پند از و از است علیه خارج و در خلد صادر و تقابل در دستم تا با کید
 که در اصلاح امور خراب عالم است مسلم می دانم بعضی صبر و اراده بکوست جلدی بوج و کما
 ان عیبه
 ۳- اسم فاعل شارت و بنده
 ۴- معلوم
 ۵- فاعل و مفعول

و بوجاهت آرایش فدا و شریف در دم خود گریه می کرد و لبه حیرت این ندید و مستی
 که از اجاب عالم در فی زاد نمیدانستم خود بخت میگردانید و هر قدر بیشتر تقدیم
 میباید از طرف شرف عالم کمتر تقدیر غایت می بیند از حد اینست که عالم
 لذات و لذت و قیود از انعام و در حیرت و لذت غایت عالم غفلت میبرد و خود را در
 عالم غافل و فراموش داشته و میدانم و لذات و لذات و لذات و لذات و لذات و لذات
 میرسد و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت
 خیال و محروم و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت
 بکنم و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت
 چه لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت

رقعه در کشف خلاق جوانه معرفت

تو بخت شوم ای که در سیاحت و طریقت و طریقت و طریقت و طریقت و طریقت
 با سواد و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت

شریفی که علی بن ابی طالب و سرور کشف حقیقت احوال تا سر حد
 استیلا تا مل بیان افع را بدست گمان معروض مبداء و مرجع جان از کثرت عبادت
 این مناسبت با بعضی خاص و اخلاق را که از حد کرده است که بختی از او را طبع از
 و انبیت عمر و بر سر داشته بطوریکه فراموش می کند اعمال قبیه و فعال مشینه چهره را
 نهاده بر مصالح و اذله بزرگواران خود و فرستاده و قریب که او و چند نفر از یاران و اطراف سر کار
 طبع عجب غلبه کرده و در حق او حسرت و جبار و غلبه و باز مشبه شده و در
 به رویا مفعول خود را داشته که با لک کثیر را بر سر هر دو م خود را بطور بر سر
 و در نهایت به قول شیخ جبرئیل علیه السلام هیچ سکر نهاده و نه خورد و نه چیزی
 که کرده و شرافت خاوند که در لایات اخلاق خود تیرید و نه کعبه غمزه کار او
 خود که سیه و قات او در این شمس غیر ممکن خود که کعبه و در تقرب است به نزد
 که کعبه می رود و در امانت و کعبه روزگار را صرف خود که در حضرت عالی از این تقصیر
 در مقام جلوتر بر راس که در این بیشتر فضیلت او که نزد خویش را نگذارد و احاطه
 است تا کعبه در هم ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - بوده و فرج کردن و در سوابق

الی تجاره را که بنده مدبر مسیحا ارم برادر و نفس نهاده و با قطع بر این بند
 تشریف امکان از غلطه صرند و منافع حضرت عالی از غرضی نیستیم مسیحا ارم
 و به بر و نیک کرد ما و اله شمه است و در حدیث عایر نیستید که تا حیران و حیران
 اعتبار و تحریک کار خواهد بود و اذاتب معاملات جاریه از هر جهت مدعو و در امری است
 خواه شایسته بود و صبر و قنات و بهر که گذشت است منتظرم
 ملک ملک میباشتم خود میستویید

قریب اتفاقا از شمر که راجع به قسم و نقی املاک اظهار داشته و از خود فراداد
 حاضر نیستید و ضعف و تصدیق مستغفر شدم با حسن مراقبت و قریه شما در تمام امور
 و لای غیر از این منبیه از نظار دولت اینجانب اگر ممکن است بر این بکفایت و فایده شمر شدم
 شمار از جانب دیگر دم و بر دیگران اولویت فرجیح میدادم خوشی و اطلاع دارید و چندی
 نفر و اول طلب میباشتم املاک و غیره و حسن ظن و شمر شدم از شما جواب میدادم
 مطمئن آید بایش خاطر و دستنظر کارهای خوشتر میشد و اگر جنس در میانجا بگویند خود را

دوره نبرد شصت و دو سال را عاقلان برات نمایند و اگر که از این وقت طالب باشند
 آنها از دینی صلاحیت نخواهند یافت و باید با تمام محرمات خود در دینی شریعت جبر در ترتیب
 با رعایت صراط خود شریعت را بجا آورند و اگر برای بعضی از عاقلان که بعد از وفات می کنند
 تقاضای خوار از خود کرده خود از جنس جنسان خوار در میان آنها نیز از خود
 بر یک نفس بگیرند خدا را تسبیح در حساب خود محسوب کرده شد و بعد از آنکه
 باراپورت و قیام دینی همه روزه مستطام

در تقاضای ترصیه و تسکین

تصدیق حضور بشارت شوم چیز اینهاست که در این دنیا در ادوات و ترصیه
 بعضی معلومات علم است که بقوه علیه بجهتند بوجه مطلوب از همه ضرات است
 اینستند بطوریکه غایب مبارک بسوق است پس از تکبیر و رفته اند در در
 ماضی بخارجی و بعد از آن نیز بقصد از دم مرگ است در تصفیه علوم حسب ذکر تصفیه
 که از معین و متعین در دست دارد از طرف کمال نور می کند و شماره صادره است بر حد
 ۱- خط از دو ۲- وقت و نرخ ۳- قیمت ۴- در موقع حساب

پایه بنیاد خود با این طاعت و مخلوقات تعصبات و غیره که اینها نیز از عهده خود
در آن برآید نظیر اینکه در خبر در اوقات هر قدر بود از مصلحت و معرفت قدر در حق است

با استظهار و انکالی که توجّهات گریز و مساعدت حضرت ابرو دارم دستم فایم
از چاکر بطور مقرر می‌دانید بوزارت حلیه انور خارج تو صیغه فرماید که در آن
برقه بنده شمرده است بر سر است بقضای رحمت مخصوص حسن معارف
از قبر این جوئے بسته عادیخ و مضایقه نمود و بید نشو. الما و لنا قبرا مطاع

در تقاضای استیاز و لقب

نصیحت شوم در خاطر محترم عا بنو به مشورت که کلیه سید و استظهار است
در آن قصد خود را در حق فقط به جوئے مبارک که حضرت عالم است لا غیر و یقین دارم با حسن
که نسبت به این سید و در زیر تریات و در علم این سید و را اقلبا نام سید ببطریق
که در دیوان عالی برای خراب عالم مامور در خدمت و در علم تقصیر وزارت حلیه در
ممنوع اعلام همه کار در حضرت ساقی است دستم دارم که یک استیاز و لقبی برای

۱- شناسانیده ۲- قبول شده ۳- پیش گری ۴- طلب نمیدی

تقاضای مبارک صادر و در منزلت رسید که اینجانبند، بفرمانت جناب
حضرت عالم در این ولایت غایت ارا را فرموده است باینکه در این
که نسبت بنده محول است بفرست کار حاضر که به بهرست از شمع این خدمت در
و مضایقت نفرموده و بر مراتب شکرات بخوابد و سرود بنده جدرقت

در تقاضای رجوع حضرت

قربان حضور مبارک بنوم بالکده کو این خدمت بکنده در مرتب و مرتب
در پیگیر، خاطر مسکنه بنده کان عالم بخوبی مشهور است و بکرات در رجوع خدمت بکنده
این خدمت در غرض در رجوع بنده که امتحانات صحیح داده و انچه است را در خدمت
ظهور کفایت بنجام رسانیده چندین مرتبه بخت از طرف و شرف بنده کان حضرت تبریک
علا در است نوکته بنال غایت در رجوع خدمت بنده است در زادیه خانه بیکار و پرت حال
روزگارم در نهایت محنت بکنده و با دردت فی مشهور و قدر دانم که منطوق در
یقین دارم که راضی نخواهید رجوع فرمایم و در گذشت خدمت بنده در خدمت
مگذشته ۲ بخش ۳ - کوش

همه بپایان رسیده عزت و تقویٰ نماید هر چه زودتر فدا شود و هر چه بماند که نتواند

بستندار و امید و دلخواه را می‌خواهد و می‌تواند که در اقدام نماید و الا امر الا بقرائن المطاع

در تاکید در اجتناب از مأموریت

قصه فتنه ثلثم از روز بشارت دادند در جنگ با غریب بسیار از شیرین طبع

مالوف غایت و سعادت و خیریه فتنه حقیقه استماع و بشارت و طلاع از اجتناب

جنگ با بر این بنده و در ممانعت و لذت با لذت غلبه و احکام و سعادت و شرف و نصیب

مقدم که اگر عشم و فغانی قریباً بحضور مبارک نماند و با دراکه این سعادت فخر و خرم

از فراموشی که از در ضرورت و خارج شنبه شده است چنانکه منظور و مقصود حضرت عالی است

منبر با توجه محترم چند آن خوش گشته در روزگار بر طبق مراد و در آن گشته است و بعضی

این صریح و متعارف و نفی و سحر و در اشتیاق در پیشت مقاصد و آمال جنگ با نزل و نماند

و در فقرت و در آنکه این بنده تضرع و علائق تحقیق کرده ام در هرگز با سعادت حضرت در آن

چنانچه بر این خراب علامه کار و فتنه و تر لایق متین شده است این احوال است

ایام توقف را در اینجا نشانداده و مراد از آنست که در حرکت نباشد
و نشاندان در اینجا کار را بر وقت تمام و در حین اقبال رام خواهد بود نه در وقت

در انتظار دوست

قربانت شوم دید روزگار میرزا علی محمد خان محض بروز ملاطفت بسوزان حیات نیست
منزل شریف کعبه ضیاء شارت داند صجابه مستطاب عالم از بسند امر و فساد
در شمع عارف کربانه تسخیر غراز و استیلا و پیرویه مولا در صبح عصر بطلد شوم
شریف نشسته باریکه بر این بنام کار و فرسنا چار حرکت بجوم توقف او در حبس شوم
و در انتظار باشد و انچه میداند از نزد شریف فرماید جناب عالم بطور سیریه از بند قطع
در شتایی نیارت حضور مبارک بفرستد مطالب لازم در احوال و مصلحتات امر حضرت عالم
که اندا کرده و اظهارش حتی واجب و فوریت مستعجلت در صورت فرستد و با
تشریف یاب و مطالب عرض و دستورالعمل جدید در لحه شو که موقع ضعیف بارگ
و وقت بیار کم که (الوقت سیف قاطع)^۱ نیده قربانت

در تاتف از مفارقت

قبالت نوم شب بجران در اذد مسررم که از آن رسم که تا روز و صا^لت عالم
از قاب بردن کبر و افتا این مهاجرت مفارقت که غصه من غیر اظهار تفان^{خوبی} و
موجب تاتف و تاثیر گوید یا بر خست بریک که تنی خود سالی در دست دارد و جز نیست^{مطمئن} در
عدم غم و از روزانم که در شکرم متوجه آن جو متعش و محض شود و حقیقه سله انس و^{لغت} لغت
یک حکایت غریبی است که هیچ زبان و بیانش هیچ و توضیح آن ممکن نیست هر که از^{بهمه} همه بجهت
بیوالت گرچه دارد و صد نوا بجهت کتا خداوند که حق محبت دارد و^{بسیار} بسیار
قسم است که هر کما که نه از فیض حضور آن جو محض سرم را بیا که آورد و محروم^{شمارد} شمارد
نیزیم از فرط غصه و دستگی نزدیک مشوقا بترک نمیدانم بر خباب^{بسیار} بسیار
دارم اشتغال فوق العالم و ثقات خاص مختلفه وسیله بزرگی بر سر انصراف^{عالم} خیرات
و از فیض خدمت و صحبت خباب عالم و در مجورم بهر هیچ وسیله تنی خود را حفظ^{میرود} نماید
شرفیه میدانم و راسته دارم که^۴ این^۳ نیست را از^۲ این^۱ نیست محروم

فرمود منظم نایب صلیح میثوم بام جلال تیر وصال به
در منع از سر حمله کار و ورش

فریت شوم باقتضای رتبه ارادت استوار حسن عیادت از غیر خواست
خاطر شریف از استغفار باین نکته متذکر و متوجه میسر و آنچه اینجانب از تقاضای
بسیار مزاج و وجهه برار خباب عالم صلاحیت بلکه استحقاق و خیریت او که خود را در مورد
بزرگ مسیح و لیکر خیریت و خیریت و تولد زحمت و عداوت فاکلی ماهر گردان
نایب صلیح میثوم باین است محض خط شرافت و عتبات شفیه خوان یکی از جمله
ممنوع داشته خضرات امری که از خود یاد سر نایب که با خستبار خود دیگر را بر کار و
و خباب را معاف دارند بر خیریت خود خباب عالم هم بر قایت این امر رسیده و تحقیق
بهر آنکه اظهارات خیر خوانانه غرض از حسن قیامی خواننده میسر و نایب و فرزند

در مطالبه طلب

قربانت شوم بعد از ادا وظایف ارادت نصیب میسر و در خواست طلب
۱- طلب نیکو ۲- نگه داری ۳- جمع وظیفه

که اینجانبه در موقع تنگی سستی از دم از جناب عالم کار کشا کردم و قیاسی در ششم
 در سر و بدن اینیکه از طرف بنده یاد آور شو خود بخوابا قدم در راه و درین خود را
 فرموده تهاگشت از طرف خوابا لبر رفت و فرشتد و این سینه را کان لم یکن شیا
 مذکور از فرض فسر می باشد چنانچه چند نفر از منحصو صین جناب عالم در کمال مقولیت و کمال
 فرستادم اینجانبه و خود و خود و خود باز تر تا آنکه شکست خفته گشته تا ترک کردم و بقیه
 عرض نمودم چرا با شما این فائزیه باز چند دیگر صبر نموده از سر گرفته و معلوم شد که مقصود
 از آنکه دفع الوقت است چه اینجانبه باز چند نهایت کردم و مقصود است و ادوا کند با ال
 خاطر مبارک است که بشوم در طرفی بی حدود و زیاده که از طرف شما جانان و توجرتان را
 خود بخوابا لبر رفت و فائزیه باز چند نهایت کردم و مقصود است و ادوا کند با ال

فقه معوض از جهتی

فهرست دوم رقیبه غنیمه که عا در از ادراج تقدمات گیرانده نسبت اینجانبه و درینجانبه
 بنابرین موجب صحت معاشرت کرده بشود عرض از اخلا و صفات خاستگاه آقای
 ۱- شرافت که بوده است چیزیکه ذکر شده باشد ۲- طبع صفت ۳- بی اموال و فراوانی

زیر قیاد استغفار و استغلام فرموده که بجز این سینه از در حقیقت و صفای سینه قدیم علی را
 فرموده استغفار و استغلام حسب الامر معلوم است و طلاات خود را در خیاب متراب بطور متفرقه
 فرموده و معروف خاطر نشان میسریم خیاب متراب علی نظیر از شرافت و بزرگواری
 خانوادگی در اخلاق حمیده و اطوار پندیده و فرشتگان سر آرمش و حسن و خوش
 و در مراتب کالات متوسل و خدای مستور عموم ارباب هنر فاضله را نمک بار که فقیهین
 ایشان بوقیست حاضر کرده بر آنست که اینج و آنرا سخن را در عالم خودند و در وقت
 آن که کمال حسن حال و لطف تعالی و علو طبع و صفات پاک سرشت و خلوص طهرین
 و جلالت نظیرش مکرر میسریم در خواب میزد و چم فلک در آید یگانه و خوشی فرمود
 بچشم مساوات نکرده و طریق مواضات پیر از هر چه عایت آداب و رسوم بین خلق را
 معتمد و محاسب او بنیم و سیده مطلوب محام و محبوب خاص گوید بهر که از در و فرود
 و در می نمودی بس بر مثال و استقامت مقدم و برتر نشد و از حیث دارا نبسته از
 در بر اثر خاص فتنه و برتر دارد و روزگار شر بخت نیست و در کار است و در وقت

دل کریم پر کف جلال و جلال و اعتبارش هم نثار ارباب معالک و در کوه سینه
کمال است که غیرت مملو است بند در حق ایشان اند و دیگران نیستند و فرستاده
تا صدف عایش بند بخوبی شوق و کثوف گردد

رقعه در استغراض

قرینت کنم چرخ بخواره غافل محترم عاربان برایت خفا عوالم هستی درگاه
معاصد و محافت طالب و چون خفا کلاما موافق و مساعد منجم این است چه بدو ^{در هیچ حال}
در تو بهر در مقام تقاضا و عرض حاجت بر تو آیم اینج دو فایده بخت اگر تو بر این ^{مستقر}
و بهر لازم شده است که اگر در ظرف اینج هر روز آن چه بر سر زوق الهی شود به ^{این مقصد}
چه پس و سبب جبران آن صورتی بکشان نیستد بود مستحق است بخل مسامحت و ^{در هیچ}
معادل بکند از توان لایحه و بوجه عقلی کارگشائی فرماید بسته در سر و سر ^{تا آخر}
و توفیق تاویه تقدیم خواهم که اگر لایحه و در راه رسم منوط با طینت و مین ^{باید}
پدرم در شفا حد ثور حاجتم که بوجاهت تائین خاطر شریف افروزم تا به پیش ^{از قضا}
برادران حاجت

منزله حبیب برین مجید از صحت طاعت نوبت هیچ نقیصه برین نیست

جواب مرسله بر عدم بخش

فردیت موم بعدادت نداشت قیمة غیر موقت و از بزرگ طاعت و غایت مستوفیه

بحال مرتب بقاوت حاضر و این که در ضمن روز شریف و جمعه و یک شریف است

که گویا خداوند بزرگوار است در بیان ارادت ازین بزرگ و نور واقع و در شرف ایاد ادرالقص

عالی قصود هر چه گوید شد الله تعالی بخشید و صد و عالم از حقیقت و کمال

با آن اتمار کاسه و لایه است ثانی که خدمت جناب عالم دارم هیچ عادی از جوار شرف

در توانم در کمال بخت و خلاصم نزل و دستور واقع شود اگر چه فیض حدی

دست نراده و شرف به حاضر کرده ام به جناب ارادت و بخش عاقل به جلاله و جلاله

به هم زمانم فرغت و مجال از دست ازین بزرگ و ربو باقصه و به صلاح و تصفیه

آن شرف و در شرف حاضر شریف و طبع است کامی به هم که لایه ازین بزرگ و شرف

یت و حال خلوص از ادات اتم خدمت جناب عالم دارم و در ازین چند روز و بی شرط